

سی سال پس از انقلاب بهمن

تراب حق شناس ۲۶ نوامبر ۲۰۰۸

سؤالات:

- ۱- چرا مردم ایران به این گستردگی علیه رژیم شاه شوریدند و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ رخ داد؟ شرایط داخلی و خارجی آن دوران، چگونه بود؟
- ۲- انقلاب اسلامی بر محور کدام طبقات اجتماعی به پیروزی رسید/ و نقش خمینی تا چه حد تعیین کننده بود/ و آیا انقلاب «غیراسلامی» ممکن بود؟
- ۳- روشنفکران و نیروهای سیاسی مختلف به انقلاب اسلامی چهگونه برخورد کردند/ خطاهای آن‌ها چه بود/ و چرا جمهوری اسلامی، به فاصله کوتاهی پس از انقلاب، موفق به سرکوب نیروهای آن‌ها شد؟
- ۴- رژیم جمهوری اسلامی که غرقه در نارضایتی توده‌ای و بحران های داخلی و خارجی است چطور بر سر پا مانده و حکومت خود را تا به امروز ادامه داده است؟
- ۵- خلاصی مردم ایران از این رژیم و این که یکبار دیگر مثل انقلاب ۵۷ از چاله به چاه نیافتند مستلزم چیست؟

پاسخ به سؤال اول:

واکنش مردم ایران با همه تنوع طبقاتی، قومی و فکری آنها به اوضاع حاکم به درستی گسترده بود. گسترده تر از هرکدام از انقلاب های تاریخ معاصر بشری. علت این گستردگی و شمول، گستردگی ستم در اشکال متنوع آن بود که دست کم يك قرن سابقه داشت و مردم نسبت به آن حضور ذهن داشتند. نباید ناگفته گذاشت که آن ستم همه جانبه، به ناگزیر، با بیان ساده و عوامانه فرهنگ مذهبی همراه شد و به گستردگی مبارزه با رژیم کمک کرد، اما آثار منفی و ویرانگری نیز از خود برجا گذاشت که هنوز ادامه دارد. انباشت ستم همه جانبه دیرین به چنین انفجاری انجامید و هیچ چیز نمی توانست مانع از این انفجار شود. مردم بیش از این نمی توانستند بر سرنیزه بنشینند و حاکمان نیز بیش از این نمی توانستند بر سرنیزه تکیه دهند. انقلاب همه جا غافلگیر کننده است.

۳۰ سال پس از انفجار عظیم اجتماعی و سیاسی ایران، یا انقلابی که در سال ۱۳۵۷ رخ داد، هنوز بررسی همه جانبه ای از علل آن انجام نشده است و آراء گوناگونی غالباً یکجانبه و محدودنگرانه، آرائی غیرتاریخی و سرشار از حب و بغض های گذرا درباره آن رایج است. انفجار سال ۵۷ امری ناگزیر بود و مجموعه صدها شرایط داخلی و خارجی، نارضایتی ها را به نقطه جوش و انفجار رساند. این مجموعه است که باید دید. همین گستردگی که در سؤال بدان اشاره شده می تواند ما را به علل انفجار و غیرقابل تحمل بودن اوضاع رهنمون شود. تحلیل های ساده انگارانه که آن را منحصرأ یا اساساً ناشی از يك یا چندتا از عوامل زیر می دانند مانند سیاست حقوق بشر کارتر، فتنه خمینی، مدرنیسم شاه و تضاد سنت و مدرنیته، برآمد بنیادگرایی اسلامی و آخوندیسم، فاشیسم مذهبی، جنبش لومپن ها که ناشی از هجوم روستائیان به شهرها بود، کودتای ۲۸ مرداد و بازتاب آن، نقش جنبش روشنفکری و شبهای شعر گوته، جنبش زحمتکشان خارج از محدوده، بحران اقتصادی، تضاد بین رشد آزاد سرمایه و سرمایه انحصاری، تضاد بین دنیای کار و سرمایه، جنبش مسلحانه چریکی سالهای ۵۰، جنبش کارگری و اعتصابات آن با ضربه ای قاطع که بر رژیم شاه وارد آورد، مداخلات آمریکا و اروپا آنطور که در کنفرانس گوادلوپ دیده شد و مصلحت استراتژیک دنیای غرب در محاصره شوروی و روی کار آمدن رژیمی مذهبی در همسایگی شوروی، و... (در اینجا از اشاره به آنچه رسانه های تبلیغاتی رژیم را در این باره انباشته و معجزات و کرامات در می گذریم.) باری، این ها هیچیک در بهترین حالت، جز پاره ای از حقیقت را منعکس نمی کنند و می دانیم که بخشی از حقیقت را گفتن چیزی جز دروغ نیست.

یک قرن پیش، وقتی انقلاب مشروطیت عملاً ناکام ماند، همین نوع برداشت های یکجانبه درباره آن رواج یافت که «این هم کار انگلیسها بود». درباره جنبش بزرگ ملی شدن صنایع نفت هم همین برخورد رخ داد و هنوز در گوشه و کنار تفسیرهایی انحرافی و غیر تاریخی دیده می شود که «ملی شدن نفت به ضرر ایران بود و در نتیجه، غلط».

باری، حوادث انقلابی تاریخی زاده صدها عامل آشکار و پنهان است. نباید فراموش کرد که آنچه رخ می دهد برآیند همه عوامل است. در جامعه طبقاتی، تضاد منافع بین طبقات است که در جلوه های گوناگون آن باعث انقلاب می شود. منافع مادی و ملموس همگان، مناسبات اجتماعی، اندیشه ها، آگاهی ها، سازمانیابی، تکنولوژی، حافظه تاریخی و فرهنگی و دینی، سن جمعیت فعال، و عوامل فراوان دیگر و نیز تأثیراتی که محیط داخلی از محیط جهانی می گیرد، همه تأثیر دارند. باری این انقلاب گسترده که اقصی نقاط کشور، درون خانواده ها و حتی فرزندان خانواده های مرفه را دربر گرفت ریشه در علل بسیار گوناگون داشت. اما اینکه آن انفجار منجر به روی کار آمدن رژیم سرمایه داری وحشی با روبنای دینی گردید ناشی از تصادف و «ناهنجاری» نیست. این رژیم برآیند مناسباتی است که بر جامعه ما و جامعه جهانی حکمفرما بود. اگر اینطور به قضیه نگاه کنیم دربرابر آنچه رخ داده حیران نخواهیم شد که چرا خمینی بر سر کار آمد و این سؤال پیش نخواهد آمد که چرا اندیشه های لائیک نتوانستند موج مذهبی را کنار بزنند یا دربرابر آن مقاومتی مؤثر کنند و ساده انگاری هایی از این قبیل. به نظر می رسد که عقب ماندگی های تاریخی ما و دیکتاتوری و سرکوب و سلطه طبقاتی مانع از شکوفایی جامعه شده بود. از این آب خرد جز ماهی خرد نمی توانست برخیزد.

تأکید و اصرار من بر ضرورت همه جانبه دیدن و عمل کردن ناشی از این تجربه است که برای مثال، درگذشته همه چیز بر رفتن شاه متمرکز بود، دیدیم که رفت و مشکلات باقی ست. امروز همه چیز را در خلاصی از به اصطلاح رژیم اسلامی و آخوند خلاصه می کنند که باز محدودنگرانه است. اما متنوع دیدن علل انقلاب به معنی آن نیست که همه علل به یک اندازه تأثیر داشته اند و عامل تعیین کننده ای درکار نبوده است. شك نیست که اگر عوامل به اصطلاح زیربنایی با عوامل ظاهراً حاشیه ای که کمتر مورد توجه قرار می گیرد همراه نمی شد انفجار رخ نمی داد. اگر مبارزه طبقاتی و انقلابی بر عامل مهم تضاد دنیای کار و سرمایه (یعنی تضاد اکثریت زحمتکش با اقلیت بهره کش، یعنی تضاد بین اکثریتی که دموکراسی واقعی و صلح برایش حیاتی است و اقلیتی که هر جا منافعش ایجاب کرد به سرکوب و تجاوز و پامال کردن اصول دموکراتیک می پردازد) استوار باشد و به تئوری و عمل لازم مسلح باشد شرایط و فرصت هایی را که خارج از محدوده اختیارات آن رخ می دهد می تواند در راستای اهداف خود به خدمت گیرد، چنان که نیروی طرف مقابل یعنی نیروی استثمارگر نیز همین کار را می کند.

پاسخ سؤال ۲

انقلابی که از اعماق جامعه برخاسته بود و عمدتاً برای طبقات محروم قبل از هرکس دیگر، امری حیاتی بود، به پیروزی نرسید. شکست خورد و تنها به سقوط سلطنت انجامید. این انقلاب که به دلیل سرکوب آزادی ها در دوره شاه، هیچ آمادگی ذهنی برای آن وجود نداشت، یعنی نه در تئوری و نه در سازمانیابی گامی مؤثر به جلو برداشته بود چنان خلع سلاح بود که نیروهای ارتجاعی روحانیت و بازار یعنی بورژوازی سنتی مسلح به عقاید مذهبی که به لحاظ تاریخی قدرت بسیج خود را حفظ کرده بودند و از امکانات طبقاتی و ایدئولوژیک کافی برخوردار بودند نتوانستند خلأ سیاسی را پر کنند و آن انقلاب بی سر و بی برنامه را از آن خود کنند و کلبه نیروهایی را که می توانستند مانعی در سر راهشان ایجاد کنند قلع و قمع کردند. باید توجه کنیم که این فرآیند در دو مرحله متمایز از یکدیگر رخ داد. در دوره اول، یعنی در دوره واژگونی رژیم شاه نقش توده ها و خواست های انقلابی و دموکراتیک آنان بیشتر بود. هدف نخست همگان سقوط رژیم شاه بود، هرچند خمینی شعار «همه با هم» یعنی «همه با من» را به تظاهر کنندگان حفته کرد و کوشش می شد به بهانه جلوگیری از تفرقه، صدای نیروهای چپ و دموکرات را خفه کنند. در حالی که در دوره دوم، یعنی استقرار رژیم، جریان مذهبی به رهبری خمینی به تدریج و به نحوی حساب شده از لیبرال های مذهبی و ملی (نهیضت آزادی، بنی صدر، مدنی و فروهر) «برای زین کردن اسب» و از حزب توده برای فروخواباندن شور انقلابی استفاده کرد و هنگامی که مخالفان یکی پس از دیگری تضعیف شدند نتوانست با استفاده از «نعمت» جنگ با عراق و گسترش سرکوب زنان و سانسور مطبوعات، مخالفان طبقاتی خود را (که کارگران و زحمتکشان و نیروهای سیاسی جانبدار آنان بودند) وحشیانه قلع و قمع کند. با گذشت زمان، پرده توهمات مردم نسبت به رژیم جدید کنار می رفت.

نیروهای اجتماعی قطب بندی می شدند. رادیکالیسم چه در بین نیروهای چپ و چه مجاهدین رو به افزایش بود. بورژوازی از همین رادیکالیسم وحشت داشت و سرکوب نیروهای رادیکال را در دستور گذاشت. افشار مختلف بورژوازی در این سرکوب همداستان بودند. تیمسار مدنی (از جبهه ملی) که تجربه سرکوب جنبش را در خوزستان داشت در انتخابات ریاست جمهوری رأی فراوان آورد. در تاریخ ایران، در جریان تحولاتی که به تضعیف حکومت مرکزی انجامیده و مردم اندکی امکان نفس کشیدن یافته اند، گرایش به رادیکالیسم افزایش می یابد. جامعه پس از شهریور ۱۳۲۰ چنان رادیکالیزه شد که جنبش ملی نفت را پدید آورد. در اوایل سالهای ۱۳۴۰ نیز شل شدن سلطه شاه با روی کار آمدن علی امینی باز جامعه رادیکالیزه شد. کشتار ۱۵ خرداد رخ داد، نطفه سازمان های چریکی متعدد، از جمله فدایی و مجاهد بسته شد. پس از قیام ۱۳۵۷ هم همین طور. روشن است که سرکوب های خونین دهه ۱۳۶۰ در کجا ریشه داشت و رژیم از حمایت کل بورژوازی که به وحشت افتاده بود برخوردار بود.

باید به روشنی گفت که سرکوب کارگران و زحمتکشان و به بند کشیدن آنان در چارچوب خانه کارگر و انجمن های اسلامی و به خون کشیدن نیروهای کمونیست و دموکرات لائیک که «ضد قدرت» مهمی محسوب می شدند همه با موافقت صریح یا ضمنی افشار مختلف بورژوازی (از جمله روشنفکران لیبرال!) صورت گرفت. حالا خیلی ها مایل اند فراموش کنند که در ابتدای قدرت گیری رژیم، نیروهایی که با حاکمیت طبقاتی و ایدئولوژیک این رژیم مخالفت می کردند و با جسارتی حیرت انگیز در کوچه و خیابان به نفع طبقه کارگر و خواست های سوسیالیستی و دموکراتیک و علیه حاکمیت مذهب و ولایت فقیه فعالیت داشتند چقدر در اقلیت بودند و از سوی بسیاری از مخالفین امروزی رژیم (که خود را طلبکار می دانند) به چپروی و ماجراجویی متهم می شدند و از طرف برخی از جناح های به اصطلاح اپوزیسیون با آنها مبارزه می شد و وقتی هم که دستگیر یا اعدام می گشتند کسی صدایش در نمی آمد! اینها را نباید ناگفته گذاشت.

برآمد طبقه اجتماعی حاکم و هژمونی ایدئولوژیک و رهبری خمینی همه در همان شرایطی ریشه داشت که انفجار را باعث شد. این به اصطلاح «پیروزی انقلاب اسلامی و رهبری خمینی» از همان بیماری و فساد اجتماعی که از پیش وجود داشت مایه می گرفت. مجموعه موازنه قوا و برآیند نیروها جز این نمی توانست نتیجه ای پدید آورد. تلاش هایی که از يك قرن پیش صورت گرفته بود تا تحول اجتماعی به سوی آزادی، عدالت اجتماعی، لائیسیتیه راه ببرد، همه به دست طبقات اجتماعی حاکم و ایدئولوژی و دیکتاتوری شان به شدت سرکوب شده بود. برای مثال، بی محتوا کردن انقلاب مشروطه و کشتار آزادیخواهان در باغشاه، روی کار آمدن رضا شاه و کورتاژ فرزندی که امید می رفت از حرکت روشن نگری و روشننگری قبل از مشروطه زاده شود، استقرار دیکتاتوری سیاه رضا شاه، قانون ضد اشتراکی ۱۳۱۰، نابود کردن بذرهایی که اقدامات سوسیال دموکراتها و کمونیستها، کسانی مانند دهخدا و دکتر تقی ارانی پراکنده بودند، رواج اندیشه های شوونیستی و فاشیستی از يك طرف و تبلیغات و فعالیت های نوع فدائیان اسلام از طرف دیگر، سرکوب و ممنوعیت سندیکاها و تشکل های کارگری و دهقانی، آشنایی ناقص و انحرافی روشنفکران با مارکسیسم که همان هم به سخت ترین شکلی سرکوب می شد، سرکوب جنبش ملی نفت، کودتای سیاه ۲۸ مرداد و در پی آن استقرار ایدئولوژی خدا - شاه - میهن، و بعد حاکمیت ساواک، زندان و قتل هر دسته از مخالفان حکومتی و سانسور افکار و اندیشه های مترقی، تحقیر مردم و پرستش خاندان سلطنت و بالاخره سرکوب هر نوع اپوزیسیون زیر عنوان مبارزه با کمونیسم و پر و بال دادن به خرافات و اندیشه های مذهبی همراه با اعدام مبارزان چریک در سال های ۴۰ و ۵۰... تا برسد به حزب واحد رستاخیز و سلطه همه جانبه دربار بر هر حرکتی کوچک یا بزرگ که بخواهد در کشور صورت بگیرد و ادعاهای احمقانه انقلاب سفید و دروازه تمدن بزرگ...

باری، چه کسی می تواند انتظار داشته باشد که از این همه مفسد و ستم های همه جانبه واکنشی مناسب تر پدید آید؟ کاردانی ها، اندیشه های مترقی و کوشش های بی دریغ و صادقانه فردی و گروهی به سوی «استقلال و آزادی» نه تنها کم نبود، بلکه فراوان بود، قهرمانانه بود؛ اما در برابر موج تاریخی عقب ماندگی ها نمی توانست تأثیری داشته باشد.

نیروی اجتماعی مترقی و دموکرات و سوسیالیست به رغم آنکه در چارچوب آرزوها، اکثریت قاطع جمعیت کشور را دربر می گرفت، اما در نتیجه يك قرن سرکوب و عقب نگه داشته شدن، زخمی و تار و مار شده، آش و لاش و حیران و از نظر تئوری و تجربه متشکل مبارزاتی خلع سلاح بود و در برابر غول جهل و استعمار که مسلح به فریبکاری های مذهبی برای حفظ منافع کل بورژوازی ایران و امپریالیسم جهانی در منطقه به میدان آمده بود، نمی توانست واکنشی

نیرومندتر و درست تر داشته باشد. مقاومت قهرمانانه زحمتکشان شهر و ده در کوتاه مدت، در يك نبرد، شکست خورد، اما ۳۰ سال است که این مقاومت جانانه در کلبه عرصه های اجتماعی ادامه دارد و امید می رود که در انقلاب ناگزیر آینده دستاوردها و تجارب سال های شکست را به آبدیگی و سلاحی کارآمد بدل کند.

این رژیم فرزند خلف رژیم های طبقاتی و ارتجاعی گذشته است. در رابطه با اصطلاح «انقلاب اسلامی یا غیر اسلامی» که به کار برده اید عرض کنم که خود این نامگذاری هم یکی از جلوه های همان فساد طبقاتی و ایدئولوژیک حاکم بر جامعه ما ست و گرنه «اسلام» به عنوان دین و احکام آن، امری تاریخی یعنی متعلق به شرایط زمانی و مکانی ۱۴۰۰ سال قبل است که هر نظری درباره منشأ آن داشته باشیم، مثل هر مذهب دیگر، مسلم است که برای حل مسائل جهان کنونی کارایی نمی تواند داشته باشد و پای آن را به میان کشیدن جز نیرنگی برای قبولاندن و ادامه سلطه طبقاتی استثمارگران نبوده و نیست.

پاسخ به سوال ۳

روشنفکران و نیروهای سیاسی مختلف یکدست نبودند، بلکه به طبقات گوناگون و متضاد تعلق داشتند و پرورده همان نظام طبقاتی گذشته بودند. تازه آن دسته که ترقی خواه بودند به رغم آگاهی ها و تلاش ها و برنامه هایی که داشتند به لحاظ کمی نیروی چندان به حساب نمی آمدند و نمی توانستند بر مسیر امور تأثیری بگذارند. می توانستند مقاومت کنند و تا حد زیادی کردند و نمونه اش اینهمه کشته و زندانی و آواره و خفقان گرفته یا پشیمان است که فضای ایران را خونین، غمزده، نومیدانه یا با بی اعتنائی به سیاست آلوده کرده است.

نخستین پرسشی که در این باره مطرح شده این است که خطای آنها چه بود. راستی چرا وقتی از این نیروهای مخالف که غالباً در کنار اکثریت جمعیت ایران یعنی کارگران و زحمتکشان ایستادند سخن به میان می آید باید به «خطا» های آنان اشاره شود؟ مگر علت بقای رژیم خطاهای آنها ست؟ چرا از تلاش های صادقانه و دشوار آنان برای فهم مسائل، یافتن راه حل های ریشه ای و انقلابی، مقاومت جانکاه در برابر قهر و اتهام و بایکوت که گاه حتی از طرف خانواده ها علیه آنان اعمال می شد، از آمادگی شان برای مبارزه تا زندان و مرگ حرفی زده نمی شود؟ در مورد اشتباهاتی هم که رخ داده باید گفت آنها هم جزئی از مردم اند. آنها هم به تدریج فهمیدند و موضع گرفتند. گاهی اشتباه هم کردند و بودند برخی از آنان که «صبح دروغین» را راستین پنداشتند ولی توجه کنیم که اگر هم می فهمیدند با توجه به اوضاعی که بر آنان گذشته بود، چندان وزنه ای در کل جمعیت کشور نداشتند که بتوانند مانع از وقوع فاجعه شوند.

جمهوری اسلامی زاده حرکتی طبقاتی، ارتجاعی با نیروی تاریخی مذهب و فریبکاری های عمیق آن بود و البته می توانست از پس جوانه هایی که در ائتلاف پراکنده اجتماعی روئیده و هنوز ریشه نگرفته بود برآید. رژیم های يك قرن اخیر در ایران، زمینه را برای حرکت مردمی و تشکل های توده ای از نوع سندیکاها و انجمن ها و انتقال آزاد اطلاعات و بحث و تأمل خشکانده بودند. ساقه حرکت های مردمی و مترقی و اندیشه های غیر دینی و لائیک و به خصوص رفتار و منش دموکراتیک بسیار نحیف و شکننده بود. فقر معنوی هم مانند فقر مادی ریشه ای تاریخی داشت و هر يك دیگری را تشدید می کرد. در يك کلام، رژیم پهلوی و قدرت های خارجی همپیمانش از سالها پیش، راه را برای رژیم سرکوبگر طبقاتی و مذهبی کنونی هموار کرده بودند که او هم ادامه داده است. برآمد این رژیم ابداً «نابهنگامی» نبود. ایران همچنان بهشت سرمایه داران است و جهنم کارگران و زحمتکشان. مانه تأسف است که بسیاری از مخالفان رژیم درک های ساده و محدود را بر تعمق ترجیح می دهند و برای هر بادکنکی که برایشان هوا کنند هورا می کشند و چهار روز بعد فراموش می کنند انگار نه انگار که... آنها در زمینه سیاست داخلی به ترتیب برای رفسنجانی و سازندگی، برای خاتمی و اصلاحاتش، برای «رفراندوم» و قانونی و غیرخوشونت آمیز بودنش، برای گنجی و عوض شدن و «هزینه» کردنش، و سرانجام برای خوش آمد به جنگ احتمالی بوش با ایران و حقه بازی های دیگر هورا کشیدند، دل بستند. در زمینه خارجی هم همراه با سقوط شوروی، برخی از همانها که رگ گردنشان با نام شوروی و در دفاع از سیاستهایش سفت می شد به فحاشی کور به آن پرداختند و طرفدار دموکراسی ارمغان آمریکا شدند و حاضر نشدند نه ابوغریب ها را ببینند و نه گوانتانامو ها را.

پاسخ به سؤال ۴

اینکه نوشته اید رژیم «غرقه در نارضایی توده ای و بحران های داخلی و خارجی» ست درست است، اما ایران در این باره استثنا نیست. بسیاری از رژیم ها در چنین موقعیتی قرار دارند، اما این وضع به تنهایی رژیمی را واژگون نمی کند و مستلزم جمع شدن شرایط مختلف است. عوامل بقای رژیم هرچه باشد، مهم تر از همه فقدان نیروی متشکل کارگری، توده ای و انقلابی ست. وجود چنین نیرویی می تواند در صورتی که شرایط فراوان و غیر قابل پیش بینی فراهم آید آنها را به نفع انقلاب به کار گیرد. به نظر می رسد این نیرو که الزاماً در چپ قدرت طبقاتی حاکم، یعنی در صف مقابل قرار می گیرد باید دست از بی اعتنایی به جنبش مستقل طبقه کارگر بردارد. طبقه کارگر در گستره و طیف وسیع خود، باید خویشتن را به عنوان جنبشی مستقل بسازد و به رسمیت بشناسد تا مانند گذشته به سپاهی لشکر طبقات دیگر تبدیل نشود. شکست انقلاب در ایران و تحت الشعاع قرار گرفتن جنبش کارگری باعث شده است که این جنبش به رغم مشارکت مهمش در براندازی رژیم شاه، وضعی به مراتب بدتر از پیش داشته باشد. قدرت این طبقه که وقتی سرانجام قد راست کرد شاه را به زیر کشید، باید از چنان هشجاری و سازمانیابی و استقلالی برخوردار باشد که مهر خود را بر تحول ناگزیر آینده بکوبد و بتواند آن را به سود اکثریت عظیم جامعه که انقلاب ضد سرمایه داری به نفع شان است در دموکراتیک ترین شکل ابتکاری خود بپرورد.

پاسخ به سؤال ۵

نمی دانم چه کسی می تواند ادعا داشته باشد که بگوید مردم باید چنین کنند یا نکنند. به نظرم دوره این گونه خودبینی ها بسر آمده است. کسانی که در عرف عمومی به عنوان روشنفکر یا مبارزان سیاسی چپ شناخته می شوند جزئی از اکثریت تحت ستم و تحت استثمار جامعه ایران و جامعه جهانی اند. نقش آنها یاری رساندن به جنبش توده ای و مشارکت در آن با هرگونه امکانات به ویژه تئوریک، تجربی و آگاهی هایی ست که دارند. آنها هم بخشی هستند از میلیونها عنصری که در این مبارزه طبقاتی و تاریخی شرکت دارند. کاری که باید کرد به نظر می رسد گسست از نوع سابق نگرش به مبارزه توده ها ست. باید بی هیچ ادعای احمقانه رهبری و غیره، با فروتنی کامل در مبارزه خطیری شرکت داشت که کارگران و زحمتکشان هر روز و هر ساعت در آن شرکت دارند و جانشان را مایه می گذارند. پرسیده شده است که مثلاً به اصطلاح روشنفکران و مبارزان سیاسی باید چه کنند تا «دوباره به چاه نیفتیم».

باید عرض کنم که قدم اول گسست از ذهنیت رایج «چوپان و گله ای»، ذهنیت «ولایت فقیهی»، ذهنیت «حزب ما» و «گروه ما» است که به آن مبتلا هستیم. کارگران و توده های ستمدیده مبارزه تاریخی شان را جلو می برند. ما اگر در مبارزه طبقاتی جاری، خود را در صف آنان می دانیم باید بی ادعا و بدون چشمداشت، آماده باشیم در بزرگترین ماجراجویی بشریت که همانا فراتر رفتن از نظام سرمایه داری و کارمزدی ست صبورانه و گام به گام با توده های کار که خود جزئی از آنیم همراهی کنیم و در جهت آفریدن آن آینده هنوز ناشناخته ای که سوسیالیسم و کمونیسم نامیده شده دوشادوش آنان مبارزه کنیم. در آن آینده هیچ يك از دستاوردهای تمدن بشری از علم و هنر و ادبیات و خلاقیت های گوناگون و تجربه های رهایی فردی، اجتماعی و غیره نادیده گرفته نمی شود. آینده ای که آرزویش داریم بر شالوده دستاوردهای عظیم گذشته که هرکدام نقش تاریخی خود را داشته اند و دیگر قابل تکرار نیستند بنا می شود.

(منتشر شده در آرش ۱۰۲، ژانویه ۲۰۰۹)